لوکی لوک
۱



داستان این کتاب:

دالتونها را آزاد می کنند

لوکی لوک
۱

داستان این کتاب:

دالتونها را آزاد می کنند



نقاشی از : موریس

داستان از : گوسینی

انتشارات روجا

صندوق پستی ۳۰۹۰ تهران ۱۹

لوکی لوک
۲



نازك نارنجی

داستان آینده که بزودی
منتشر خواهد شد

انتشارات روجا

این کتاب اولین داستان از مجموعه داستانهای لوکی لوک است واین داستانها بتدریج منحصراً بوسیله انتشارات روجا بزبان فارسی منتشر می‌شود . دراین مجموعه از نقاشی مخصوص استفاده شده است که در آن حالت درونی شخصیت‌های داستان بخوبی نشان داده می‌شود . همچنین قیافهٔ شخصیت‌ها طوری انتخاب شده‌اند که کاملا هماهنگ با نقشی است که آنها بازی می‌کنند.

داستان این کتاب ، آموزنده و شیرین و همراه با انتقادی لطیف از بعضی از پدیده‌های غرب و همچنین بعضی از عادات مردم است . مثلا سام که خود یك یاغی قلابی است درست برعکس به دالتونها که عمری‌را در یاغی گری و راهزنی گذرانده‌اند می گوید « شما یاغی‌های قلابی مارو نمی‌ترسونین» یاشهردار که وقتی‌مسلم شد که با زندانی کردن لوکی لوك اشتباه بزرگی کرده است مثل بعضی ازافراد همردیف خودش تقصیر را بگردن کلانتر می‌اندازد یا درکافه می گوید من می‌دانستم که به لوکی‌لوک می‌توان اعتماد کرد .

متن داستان بزبان محاورهٔ روزمره نوشته شده است و ماهم سعی کردیم این موضوع در ترجمه تا حد امکان حفظ شود و برای آنکه خواننده کتاب حالت جملات را احساس کند علائم استفهام و تعجب و دیگر علائم که در نوشتن از آنها استفاده می‌شود بکاربرده شده‌اند . همچنین حالت ترس بوسیله حروف لرزان وصدای بلند بوسیله حروف سیاه نشان داده شده است باین‌ترتیب با درنظر گرفتن این‌علائم‌وتصاویر بهتر می‌توان احساس شخصیت‌هارا درك نمود و بمقصود نویسنده داستان پی‌برد .

دو کلمهٔ شریف « SHFRIFF » بمعنی تقریبی کلانتری و سالون « SALOON » بمعنی تقریبی بار و رستوران بعلت نداشتن معادل فارسی دقیق و نیز اینکه در فارسی هم رایج شده‌اند ترجمه نشده‌اند .

بنظر ما داستانهای این مجموعه می‌تواند همانقدر برای خردسالان جالب باشد که برای بزرگسالان ، حتی می‌توان چندین مرتبه‌آنرا خواند و لذت برد ، زیرا هربار که‌آنرا می‌خوانیم گوشه‌هائی از هنرنقاش و داستان سرا برای ما روشن می گردد .

دراین داستان نقش سگ اینست که نشان دهد در غرب آمریکا اشخاصی نظیر شخصیت‌های این داستان فراوان بوده‌اند .

بامید آنکه این مجموعه مورد پسند واقع شود .

انتشارات روجا

دالتونها را آزاد می کنند

ببینم چیکار می کنه!
به وعده ملاقاتش دیر میرسه!..
باز باید چهارنعل برم!

این... این غیرممکنه!...

هی هی هی هی هی هی هی هی !!!...

نخند جولی جمپر برات هدیه غیرمنتظره‌ای آوردم

اون که این لباسو به من نمی پوشونه!

ما که نمی تونیم لباسهای تگزاسی تو واشنگتن بپوشیم مخصوصاً وقتی که بدیوان عالی امریکا دعوت می‌شیم!

من که حس می کنم تغییر شکل دادم!

آقای لوک می‌رم آمدن شمارو به آقایان اطلاع بدم...

مرسی!

آقای لوک، آقایان منتظر شما هستند.

آمدم...

خوش اومدین آقای لوکی لوک! بفرمائید وراحت باشین!


ما دیشب تا صبح بیدار بودیم و بحث می کردیم اما حالا طرح ما آماده است... بنظر شما در غرب سارقین مسلحی که از همه زبلترند کدامند؟
دالتونها عالیجناب. آنها حیواناتی موذی هستند که بهیچوجه برای جامعه مفید واقع نخواهند شد...


البته اگر تا امروز فرار نکرده باشند خوشبختانه در بندند.


عالی است! بر بد اونهارو آزاد کنید!
!?!


آنها را آزاد کنیم؟!!...
من تعجب زیاد شما را درک می کنم لوکی لوک. ما باید برای شما شرح بدهیم...


سناتور جونز اوجونس که اینجا هست فکر می کنه که دادگستری امریکا نقش خودشو در زمینه اصلاح محکومین خوب بازی نمیکنه...
در نتیجه من یک طرح قانونی نوشتم..


... که برطبق آن محکومین را بطور موقت آزاد می کنیم و برای مدتی زیر نظر می گیریم اگه بعداز این مدت از راه راست منحرف نشدند کاملاً آزاد خواهند شد تا مجدداً یک همشهری مفید بحال جامعه شوند..


برعکس اگه درمدتی که زیرنظر هستند کوچکترین خلافی از آنها سرزد اونهارو حسابی میندازیم توزندون!
اما سناتور چرا دالتونهارو انتخاب کردین؟..


برای اینکه قبل از تقدیم این قانون به سناهیل دار یم تجربه ای بکنیم و برای اینکه تجربه قابل قبول باشه می خواهیم اونو با ناکس ترین آدم روی زمین انجام بدیم.


پس شما بر بد دالتونهارو آزاد کنین و اونهارو یک ماه زیرنظر داشته باشین...
اگه خلافی نکردن برای همیشه آزادند.
فکر می کنم در مورد تصمیمات دیوان عالی بحثی نمیشه کرد...


بطور پوشیده، ما قبلاً دیوانگی زیاد کردیم اما این یکی رودست همشون زده :بریم دالتونها روآزاد کنیم!
درهر صورت از لباس پوشیدن مثل آدمهاخوششان آمد


نوبت منه جو..


بفرما ویلیام...
ممنون جو..


بده بمن ویلیام...
باشه جک..


خوب معلومه، وقتیکه بیشتر از یک سوهان ناخن نداریم کارمون عقب می افته... این چند ماه وقت مارو گرفته ولی نفر پا نمونده...
فقط تو تنبل هستی که زنجیرتو سوهان زدی!
خیلی سخته... من حوصله ندارم این کار برای محکوم ها کار اجباری خوبه!


برای اینکه بجائی برسی باید کار کنی!
بله؛ همیشه فعالیته که جبران میشه!
ما عرق و بخشیم اما وقتی تو تنها توی زنجیر باشی اقدامات خیلی دیدنیه!


لام علیک بچه ها!


من اومدم شمارو از شر این زنجیرها راحت کنم...
؟
؟
؟


بسه آورل اینقدر پسه نرو!
ساکت! رئیس زندان می خواد شمارو ببینه


لوکی لوک!!!...


آروم جوا
آروم جوا
آروم جوا
آروم جوا
آروم جوا


لوکی لوک برات خبر خوش آورده ...


شما بمدت یکماه آزاد میشین وز برنظر من هستین. اگه دراین مدت کوچکترین خلافی بکنین دوباره زندون برمیگردین...


...و اگه خبر اینصورت بعد از این مدت آزمایش آزاد خواهید شد.
آزاد؟
ما شمارو مجبور نمی کنیم، اجازه دارین باهم مشورت کنین...


باید قبول کرد! مدت یکماه خودمون رو نگه میداریم بعداز یکماه آزاد میشیم!...


... بعد کلک لوکی لوک را می کنیم و خبر هم زندون، باید مارو رها کنن و بعدش لوکی لوک هیچکس جرات نمی که مارو محکوم که! پس آینده خوبی درانتظارمونه!


مخز باوه بزرگی لوک قسن بایی کوچیکی باید پرس بشه ازش من نمی فهمم
یکدفعه خبر کنین! قبل از اینکه بله رو بگم بگین موضوع چیه


امروز اول برجه... ما تا آخر برج صبر می کنیم بعدش آزادین.
ها؟ چطور؟ دالتونها فرار می کنن! بهمین سادگی که نمیشه!


آهای بچه‌ها...
درشو جفت کن آورل! الان نیم ساعته که تو مغز مارو میخوری!


آخه الان نیم ساعته که این حیوون کثافت ولم نمی کنه!...


ران تان پلان! احمق‌ترین و باوفاترین سگ غرب می‌سی‌سی‌پی!
همین اشتباه طبیعتو کم داشتیم!
به بینم... به بینم... این قیافه‌رو جائی دیدم..


به‌به! ما به‌اورتیلا گولش رسیدیم!
بالاخره کی می تونه باشه؟


بفرمائید رسیدیم! حاضرم با مردونگی این آزمایشو انجام بدم، درنتیجه شما آزادین...
اورتیلا گولش
زندانی
دادگاهی
گورستانی
خوش آمدید


تنها چیزی که از شما می خوام اینه که بدون اجازه من از شهر خارج نشین... یک مقرری هم بشما دادند که بتونین زندگی کنین.


اما بشما اخطار می کنم که اگه کوچکترین دیوونگی بکنین شمارو می‌اندازیم تو زندون!
ناراحت نباش لوکی لوک ما با شرافت می‌شیم.


البته فقط یکماه! هه هه هه...
به‌بینم... از راه حذف کردن عمل می کنم... این یکی از دالتونها که نیست


پس قرار ما اینه، هیچ بهانه‌ای نباید به لوکی لوک بدیم که ما رو دوباره بفرسته زندون!
اوکی جو!
اوکی جو!


اورل! وقتی باتو حرف میزنم چرا جواب نمیدی! تو کجا غیب شدی؟!


خوب تو بیش گفتی،... گلوب... که وقتی دهنم پره حرف نزنم...


وای سیب! این سیبو از کجا گرفتی؟!
از جلوی... قرچ... مغازه، اونجا... چطور مگه؟!


فوری سیبو پس بده!
خیلی خوب خیلی خوب...

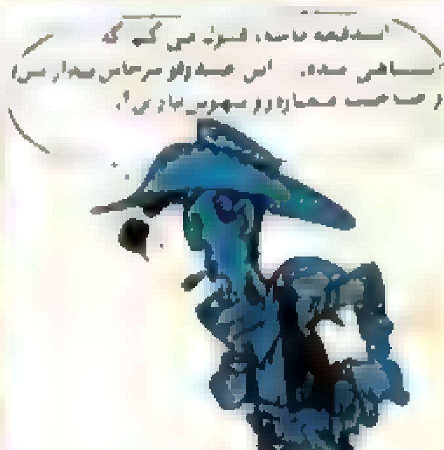

آخرش این اورل احمق با کثافتکاریش همه چیزو خراب می کنه! دزدیدن یک سیب کافیه که مارو دومرتبه بفرسته زندون!


این دیگه چیه؟!
والله وقتی وارد شدم صاحب مغازه خوشامدت وابهم داد...

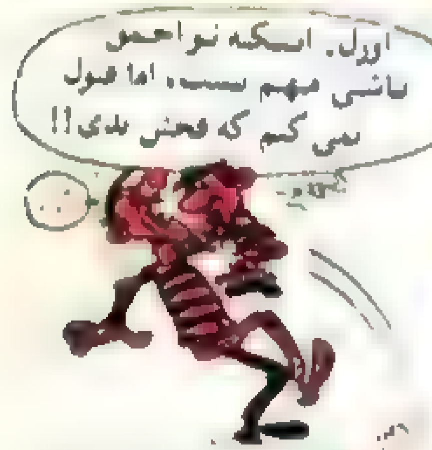

صندوقو بده بمن!
اما جو این دزدی نیست این یک هدیه هست!


غش نکن بابا!
آفرین! مدت آزمایش خیلی هم کوتاه بود...








اورل، اینکه تو احمق باشی مهم نیست، اما قبول نمی کنم که فحش بدی!!


ما صندوقو نمی خوایم! ما اطاق می خوایم اطاق!... دستهاتونو پائین بیار بن!! بیخودی غش نکنین.


هتل پالاس


هتل پالاس






اینجا چه خبر شده؟




چهار تا لیموناد می خوایم!

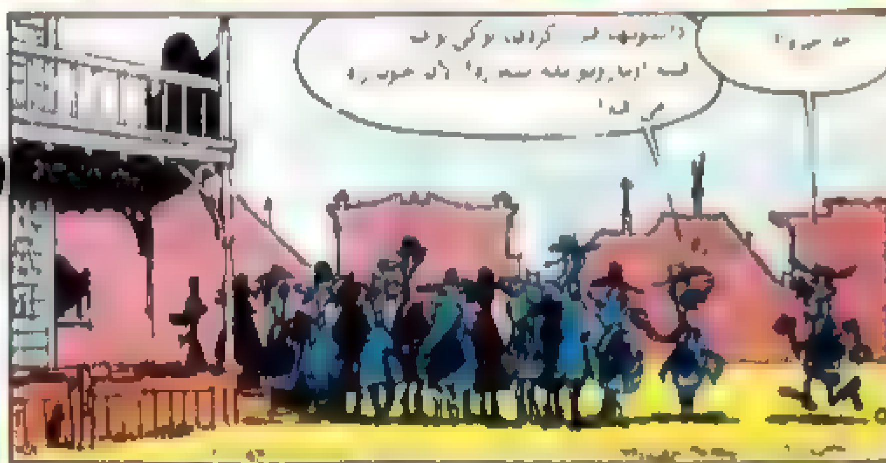













ابهاس !!!




من سیگار می‌خوام، الان میام..






بابا صندوقو
نمی خوام! فقط سیگار
می خوام! سیگار!!!
!
!








!
!
!
!

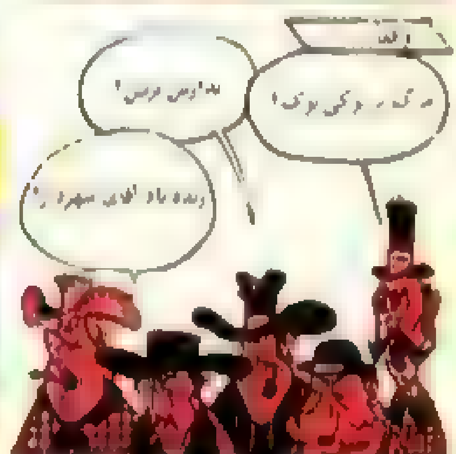


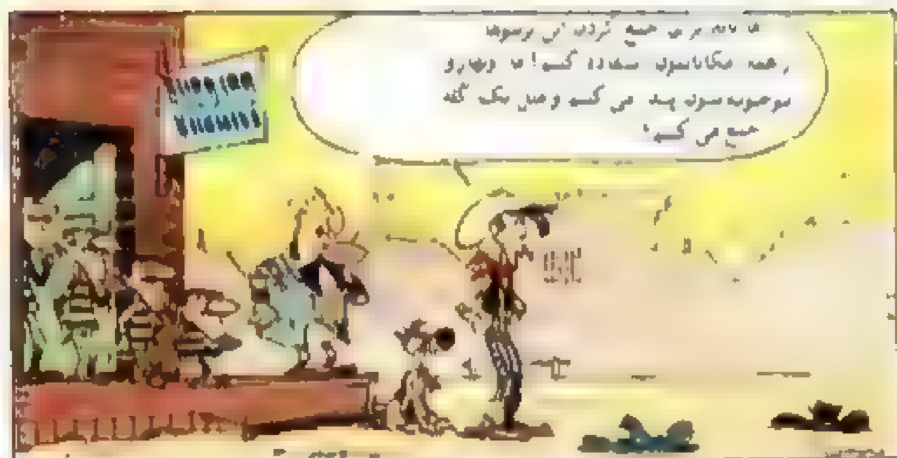




وای! دالتونها!!...



جمع می کنه!





آرایشگاه





فروشگاه تابوت





اون همه رو به سالن دعوت کرد



همه اومدن!



ساکت! گوش کنید!

چیزی که من میدونم اینه که دالتونها فرار کردن!

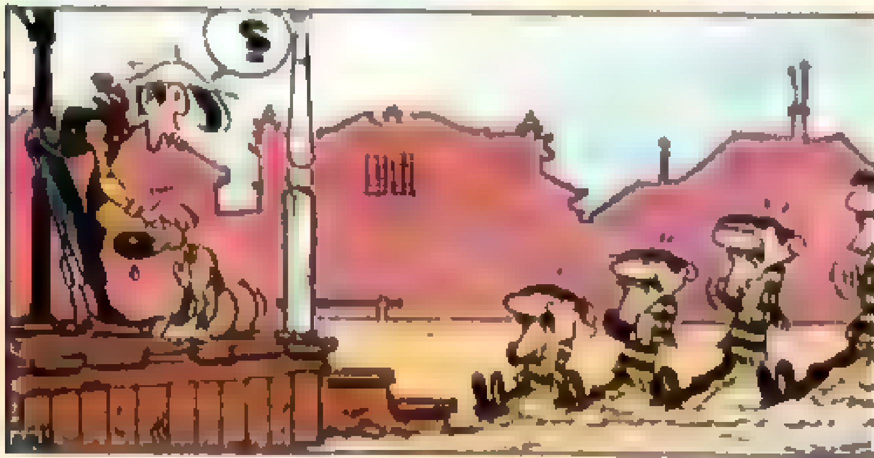
لوکی لوک بدید!

ولم کن کثافت!

کانی نی کانی نی...
اون بمن لگد زد! این شیخ
دیاموند را برده!


؟
کانی نی
کانی نی...

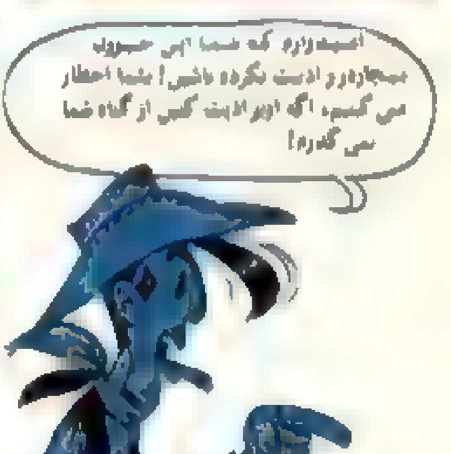



؟




ها اوو!




امیدوارم که شما این حیوون بیچاره رو اذیت نکرده باشین! بشما اخطار می کنم، اگه اونو اذیت کنین از گناه شما نمی گذرم!










وااااااای!


کمک! بهم حمله کردن!!






نه بابا! نه! اونا مال خودمون!...








HOTEL























یک بانک! این یک فکر خوبه!



بانک برادران دالتون

















بوووم م م م


اینجوری گاوصندوقو باز می کنی؟
در هرحال ما که همشه اینجوری اونهارو باز می کردیم !!



هورا!

ما اینجائیم آورل...

حالا دیگه پلیس‌ها هم نمیدن...

بالاخره این ... رو می‌آری یا نه؟...

چرا می اونوقتی که ... رو بیشتر دوست داشتیم، وقتیکه همه از ما می‌ترسیدن، وقتیکه همه سالونها قروق ما بود..

صبر کن اورل جان...





وای دالتونها

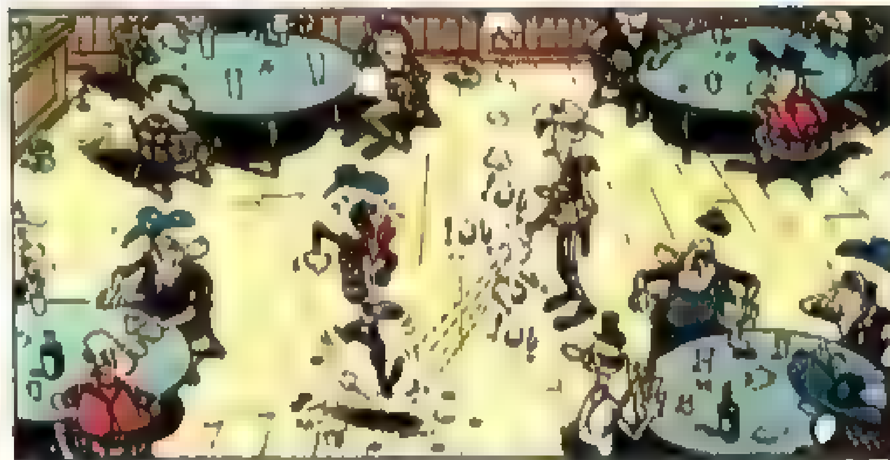
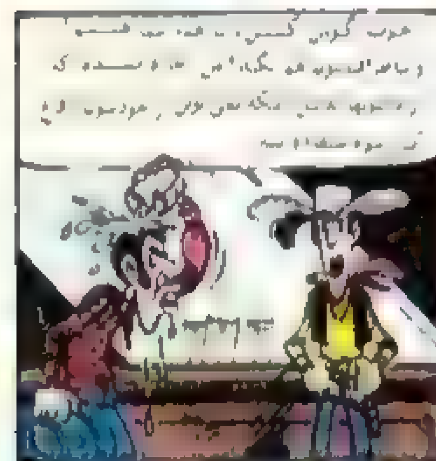









بان!



بان!
بان!





















ای درد ها!
خجالت آوره!
افتضاحه!


تو راه دالتونها بما حمله کردن!


شما کاملاً مطمئن هستید که دالتونها بودن؟...
بعله! البته اونها خیلی کاملاً مشهور هستن که آدم اشتباه بکنه... ستاره‌ها هم راحت می‌گی.


اونها خیلی خراب شدن و وحدت یکساله هم تحمل کنند... قرار اینکه بره دنبالشون کاردیگه‌ای نمی‌شه کرد...


آه! اونجارو!




شما کجا بودین؟
ماهیگیری... ما از بسکه توی بانک منتظر مشتری شدیم حوصله‌مون سر رفت...


می‌دونست ماهی‌های خیلی بزرگی گرفته باشین! شما مطمئن هستید که یک دلیجان حمله کردند!
مگر چه وقت تا بگم...
اینکه مسخره است!
ما؟
یک دلیجان؟


شما صورت حمله کننده‌ها رو دیدین؟
نه... اونها صورتشونو با پارچه بسته بودن، اما من شرط می‌بندم که مالمونو توی گاوصندوق دالتونها پیدا می‌کنین!
آره! می‌خوایم گاوصندوقشونو ببینیم!
خیلی خوبه، تا ما بیاییم بانک!
پولمونو نشون میدیم!!


اوه... گاوصندوقو باز کن!
من... من کلیدشو پیدا نمی‌کنم...


تردید داره! نمی‌خواد بازش کنه!
خیلی خوب باشه
گفتم بازش کن آورل!

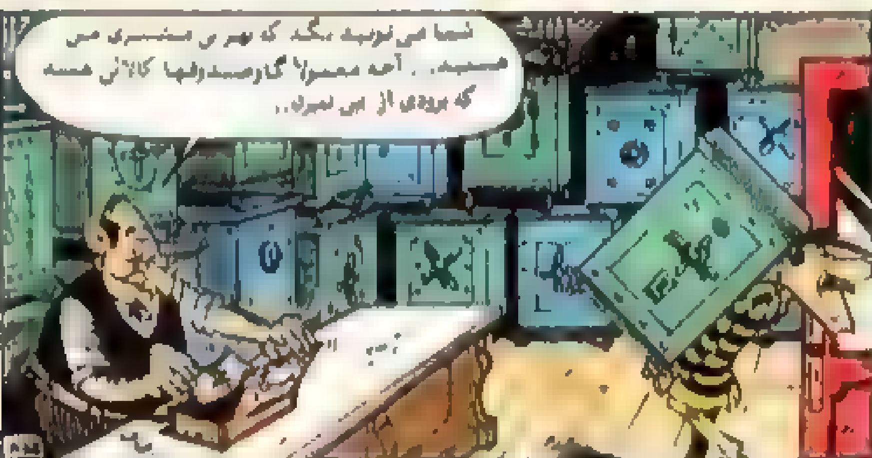

حالا کلیدشو پیدا کردم! لای اسپر کیف بود!







در روزهای بعد...



... بعضی از حسابها...

... در منطقه وحشت ایجاد کرد...





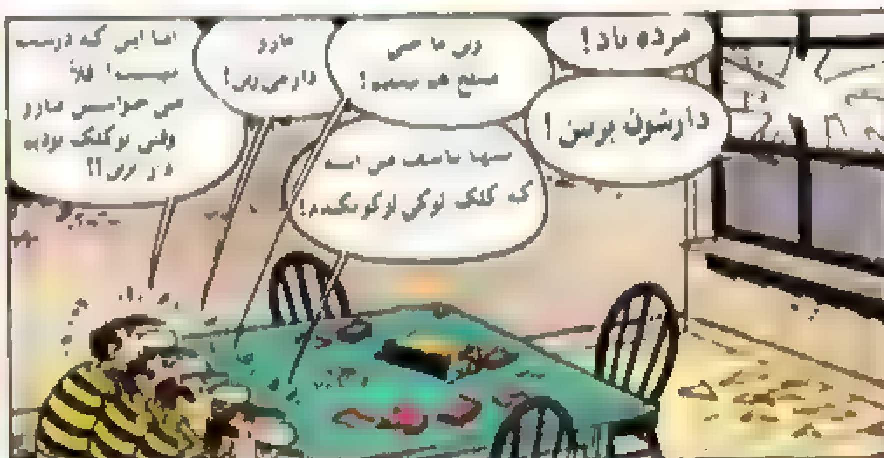







از تو کوچه صداهایی میاد




مرده باد!
دارشون بزنین!


اونجا چه خبر شده؟


بانک برادران دالتون
دار!

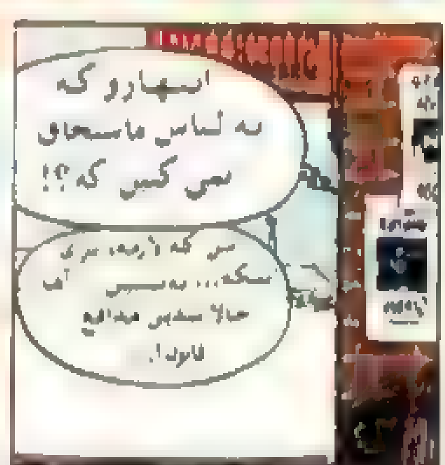



لوکی لوکو هم دارش بزنیم!




این حمایت جدید نشون میده که والسیونها بی گناهن! اونها که نمی‌تونن در عین حال همه جا باشن! برای خودشون و من تعهد می‌کنم که مقصر یا واقعی رو دستگیر کنم!


باشه












دستها بالا
همه‌تون!

عجب، بی ناموس‌ها هنوز هم زنده برگشتن! خوب دزدها رو گرفتن؟

بان!

!!!!

گفتمشون دستها بالا! صندوقو زود کنین باز
والا مغزتونو داغون می کنم!

و حالا، حالا شهرو زیر و رو می زنیم!

هی سام! بانک دالتونها اونجاست!

عالیه! بریم گاوصندوقشو خالی کنیم!

هه‌هه!
دوستامون هم برای بازرسی هستن!

همین دوتا؟

خوب مهم کاری که کردیم، حالا بریم بعدی!

$$$$$

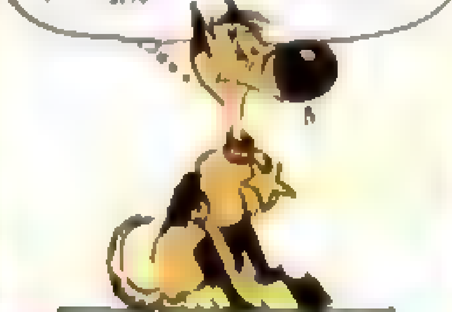
آه!

وای!





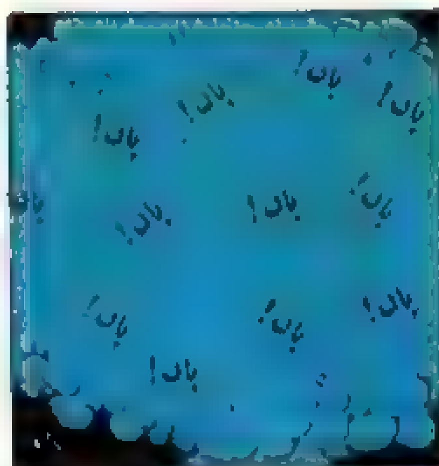






تو کوچه هشت
تا دالتون هست!

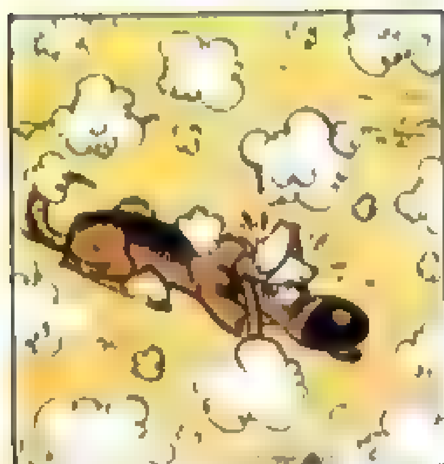
واو؟!



بان!
بان!
بان!
بان!
بان!



نمیدونم چی شده؟...





من دیگه فشنگ ندارم.
من هم همینطور...
فشنگ‌ها کجاست؟
دقیقا چی شده؟







حالا فشنگ‌شون هم تموم شده!
دارم دیوونه می‌شم! دارم دیوونه می‌شم!



خوب، دالتونها! این تفنگهارو برام بندازین زمین!



ای وای... ما به پلیس کمک کردیم که دزدهارو بگیره!
دارم دیوونه میشم، دارم دیوونه میشم!



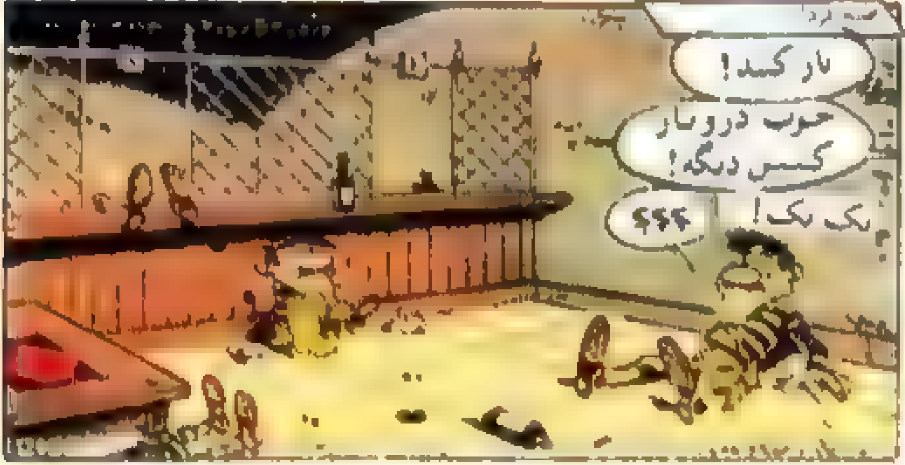





آفرین بدالتونها!
زنده باد دالتونها!
اینها قهرمان هستند




FOR THEY ARE
JOLLY GOOD
FELLOWS..


بار کند!
خوب دوبار
کسی دیگه!
یک یک!
؟؟؟




باز کنید


بالاخره درو باز می کنی یا نه؟!
دارزدن؟ اینها مرض دار زدن دارن!


سیم، دیدی وقتی از سالون بیرون میومدیم کار مخصوصی کردیم؟
من که هیچی یادم نیست!
کلنگ مارو!


چی؟!


؟!؟
؟!؟
؟!؟
؟!؟




آره لوکی لوک
امروز سرموقع خیلی شلوغ بود...


احساس عجیبی دارم...



دالتونها کاملاً در مجامع درجه اول نوربلا گولش پذیرفته شدند...

آقای دالتونها! باید به دسته کر ما ملحق بشید!

COME ALL YOU MISSOURI GIRLS AND LISTEN TO MY NOISE
AND DON'T YOU WED WITH THOSE TEXAN BOYS...

دالتونها که همیشه در مجالس خیریه حاضر بودند، در جلسات بازی این مجالس شرکت می کردند. دالتونها جایزه بردند که باعث تعجب می شد...

شماره ۱۲۸

بینگو!

هورا!

سحر به مسابقه خودش و خودش سفر برای می‌رود. فقط باید دید که دالتونها کلک می‌زنند.

من روی این موضوع شرط می‌بندم

بوپ بوپ

بوپ بوپ

در وقتی هم هستند، در محله خصوصی محل و...

مردم در کمدی تعریف یک موزه هستند و عرب خواهند فهمید که دالتونها دالتون هستند!

محله‌ها ما می‌توییم... و... رو بگیر!

و دیگه حالی نمی‌شه!

او موسیقی... !

ساکتش کن! وگرنه مرده صداشو می‌شنوه!

بون

بوون!

بووون!

بان!

بان!

بان!

بان!

من حساب آقای ... عمرمو که... می‌رسم

بوپ...

بووپ








دیگه بسه! من دیگه نمی تونم تحمل کنم!!!





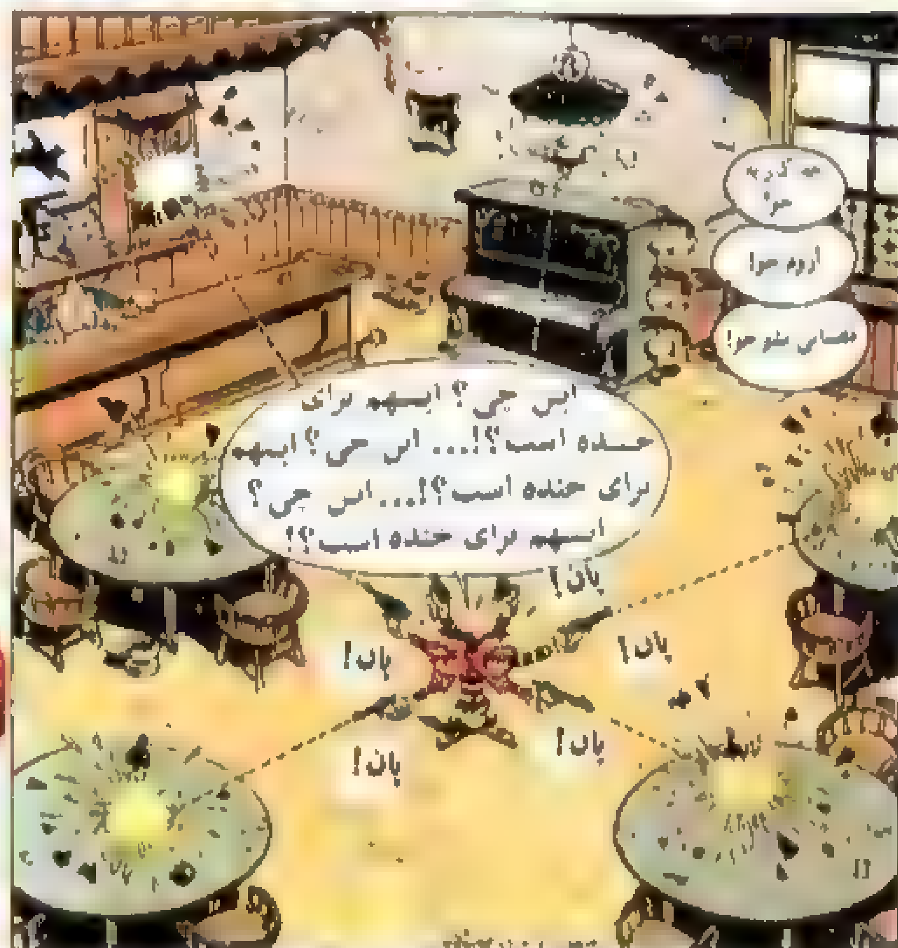






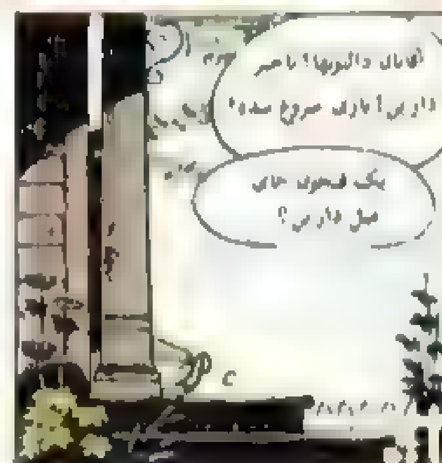

سلام بچه‌ها! مثل همیشه؟...
نه! مثل همیشه نه! صدوق!

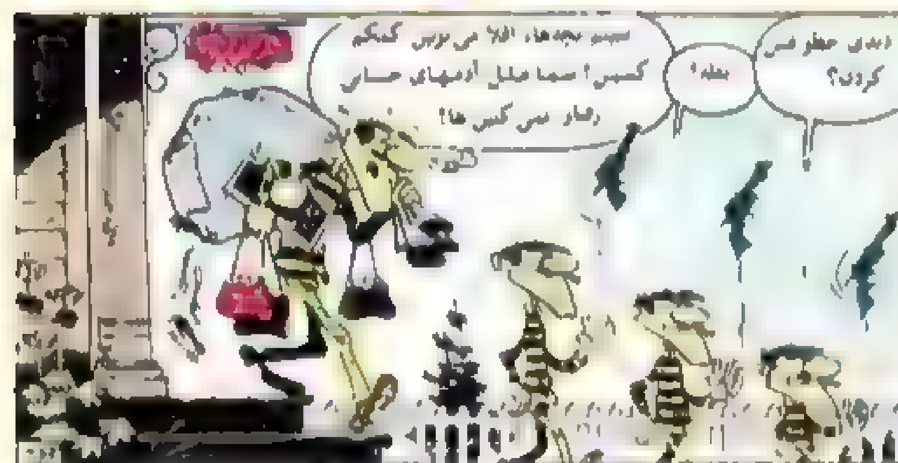

هی هی هی جو، تو همیشه حرفهای خنده‌دار می‌زنی!

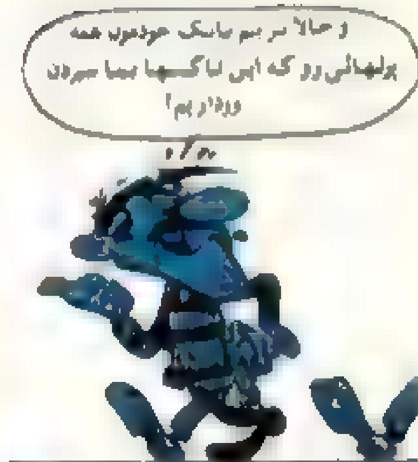

آروم جو!
عصبانی نشو جو!
این چی؟ اسبهم برای خنده است؟!... این چی؟ اسبهم برای خنده است؟!... این چی؟ اسبهم برای خنده است؟!
بان!
بان!
بان!
بان!
بان!
بان!


حالا بریم پیش بقیه کاسب‌های شهر گلدن ریج!


حالا کجا می‌ریم جو؟
پس آقای براون، فراموش کردی که ما


آقایان دالتونها!
یک قهوه جای مثل داری؟


دیدی چطور غش کردن؟
بعله!
شما مثل آدمهای حسابی رفتار نمی‌کنی ها!


و حالا بریم بانک خودمون همه پولهائی رو که این لاکیها بما سپردن ورداریم!

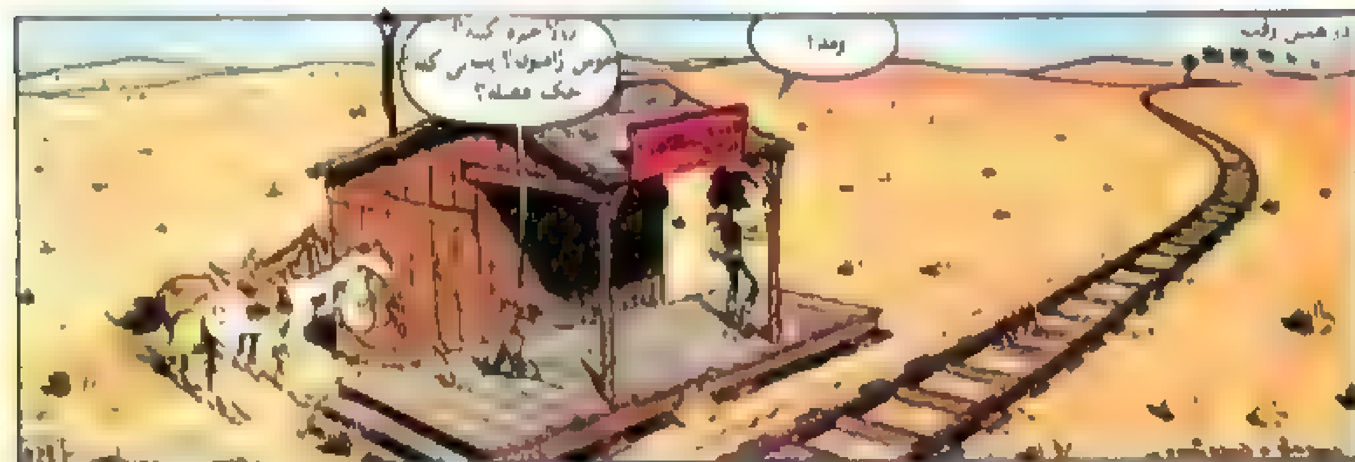

با دینامیت! با دینامیت!


اوه! این دالتونهای عزیز چه مشتریهای خوبی هستند! برم یک گاوصندوق دیگه براشون آماده کنم!
باوووم


می رم یه لوکی لوکو پیدا کنم!


اینها دیوونه شدن!
بابا، لوکی لوکو خبر کنین!


حالا صد مثل رفتنهای خوبی گذشته! هه هه هه!
آره!
آره!
آره!


در همین وقت

ایستگاه مرکزی
ده دقیقه توقف!
خیلی خوش آمدین سناتور خواتس موریس.
سفر خوش گذشت؟
بدون گرفتاری ..
البته غیر از دو حمله سرخ پوستها، یک حمله راهزن‌ها، یک پل در حال سوختن که ما درست قبل از آتش سوزی رد شدیم و یک گله گاو وحشی که خط رو بست، اتفاق دیگه ای نیفتاد...
عجب داره آروم میشه!
خوب این بهای تمدن دیگه...
من برای دیدن نتیجه آزمایش خیلی بی طاقتم...
ظاهرا موفقیت آمیزه، اما با این دالتونها باید منتظر همه جور چیزی باشیم...
این دفعه!
فکر می کنی به حقه؟
این لوسیو حتما فکر کرده سوارکاره عمدا سعی کرده قبل از رفتن برسه؟
اونها پیداش شد!! اونجا توجاده!
دود! کمین کنید!
دستها بالا
تکون نخورین!
؟!
؟!
من باور نه که همراهته؟
هیس آروم!
حرف نزن آروم!
ساکت آروم!

سناتور، دالتونها رو بهتون معرفی می کنم.
اسم شما یه آرمانی حسابیه، من این فکرو می کردم که این ماکسها کلک می زنند!

در هر حال سهمارو می شناسیم اسمیت... اسمیت..

...آخ!... اسمیت سوک ریزنمه ها!... این جهاریه، اینها که همیشه فرار میدا...

اول! اسمشو بگیر!

خیلی خوب! اگه دلتون می خواد اسمشو بگید.

خداحافظ سناتور خداحافظ خوش سفر، دوست قدیمی من..

نه! من که دیوونه نیستم... اول هفته از این محکمه‌ها سالی بیرون میاد...

خیلی مسخره است که منو روز تولدم بند کنی!

شما اسمتون اودوکسی هست؟ برای یک سناتور چه اسم عجیبی داری...

سحره، من جوانی هست امروز ۲۹ مارسه...

نه ساعت امروز اول مارسه... بعد از ۲۸ فوریه اول مارسه دیگه..

اوه بلو منو بده من به بینم!

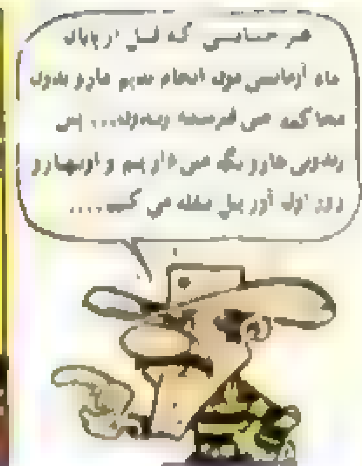
احمق! تو روی تمام روزهای ماه فوریه خط کشیدی در صورتیکه الان ماه مارسه! ماه آزادی آرمانس ما ماه مارسه!!

خوب حتی مارس با فوریه، چه اهمیتی داره

خیلی اهمیت داره. فوریه ۲۸ روز داره مارس ۳۱ روز... خوب امروز ۲۹ مارسه پس دو روز دیگه مونده که آرمانس شما تموم بشه.

اصلا خودم هم هیچی نفهمیدم؟..

• در روم و آمریکا هر روز سال بنام یکی از قدیسین نامگذاری شده است و بعضی نام روز را برای نوزادان انتخاب می کنند. هر سال روز اول مارس بنام اودوکسی و روز ۲۹ مارس بنام جوناس خوانده می شود


هر حسابی که قبل از پایان ماه آزمایشی مون انجام بدیم مارو بدون محاکمه می فرستند زندان... پس زندونی هارو نگه می داریم و اونهارو روز اول آوریل ول می کنیم....


می زنیم یک جای خلوت برای نگهداری شون پیدا می کنیم...
اسمیس، سالدون... کالدون، دوبالد...


شانس داریم که این طرفها تقریبا همه جا از این کلبه های متروک پیدا میشه.


زندونی هارو سوار اسب کن و دست و پاشونو ببندین!


خوب، حالا همه شون محبوس و حرس منتظر اول مارس می شن...
رئیس خوب، ولی کارهایی که در نوبلا گولس کردیم، حساب شود؟


آه! یادم رفت! بریم حسابهاشونو در نوبلا گولس رفع و رجوع کنیم، وگرنه دیگه دوهفته حبس می کنن!
خوب حرو، برای می کمک بی دوباره رو نکنیم و مالهای نوبلا گولس رو به محاکمه؟


نه! منظورم احترام بذاریم، بعد در قانون در مقابل ما حاضرند!
حق داره
لوکی لوک موافقه، واون که کدوم ما از همه باهوش تره!


آوه، مواظب زندونی ها باش!
ما، ما میریم به نوبلا گولس!


در بوسه گولس
بازاومدن

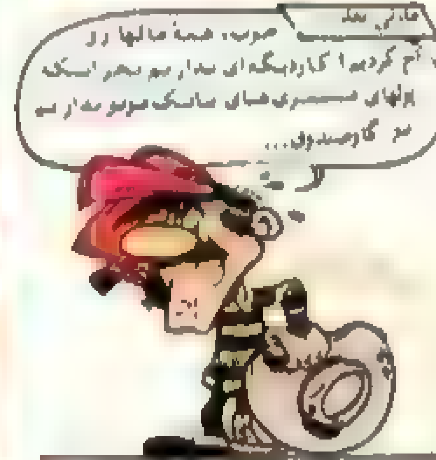

از سالون شروع کنیم...
دوباره اعتماد مردمو جلب کردن خیلی مشکله هو...

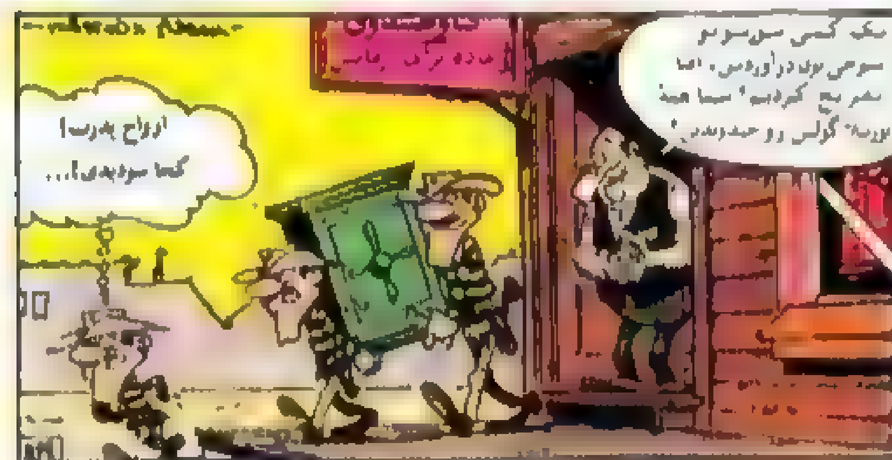

ما دیگه هیچی نداریم که پس بدیم!..
عصبانی نشو بابا، اینها همه شوخی بود!


آره بابا... توی نقشه‌مون اشتباه کردیم...
!


فکر کردیم اول آوریله!
آره! بفرمایید این پولتون!
آها! این یک دروغ اول آوریل بود!


حالا بریم، خداحافظ!
تا دفعه دیگه!
سربسته بهتون بگم آقای براون.. ۱۲ قالب صابون و یک ... ۹۵۰ دلار پول...
اما شما واقعاً که خیلی خوشمزه هستین ها!


کمی بعد
خوب، همهٔ مالها رو پس دادیم! کار دیگه‌ای نداریم بجز اینکه پولهای مشتری‌های بانک سرتو بذاریم سر گاوصندوق...


یک کمی سر به سر تو گذاشتیم، شوخی بود در آوردیم، اما همهٔ بوسه گولس رو خندوندیم!
ارواح پدرت! کجا میبردی!..

جاک!
این دیگه کیه؟
دو روز هیچ غذا نخورده و ترسیده
گشنه بود!
سگ کثافت!
کی‌ئی‌ئی‌ئی...
این سگ فرار کرد!
طنابهای منو باز کن.
گشنه بود!
ساموئل!
ساموئل رو باز کن!
زود وگرنه شلیک
می‌کنم!






همه تون بپاس!
مهمون ما هستین!...












اگـه مـی تـونـیـد مارو بگیرید


جو، جک، ویلیام و اورل دالتون،
شما متهم هستید که در دورهٔ آزادی
آزمایشی تان مرتکب جنایت شدید و نسبت
به جان یک سالون دیوان عالی سوءقصد
کردید. بهمین دلایل بدون محاکمه بزندان
برمی گردید تا دورهٔ قانونی زندانتان بپایان برسد.


؟!؟
پان!


بچه ها، بگید ببینم، این یک شوخیه،
یا این دیگه شوخی نیست؟...
خوب معلومه که این یک شوخیه!


همه برن بیرون!


یالا عمره من که اینجور شوخی ها رو
هیچ دوست ندارم.


لاکی آقاپسر، من بشما می گم این یک شوخیه
سوءتفاهمه! مسخره گیه!
پان!
پان!
پان!
پان!
پان!
پان!


پان! پان!
پان!


این سگ عجب غریبه! همیشه
درست وسط زدوخورد می‌شینه!


من نمی‌تونم بذارم بی دفاع کشته بشه! می‌رم بیارمش.
اینکه دیوونگیه لوکی لوک!


عجیبه، این چهره...


ایندفعه دیگه کبریت آوردم، لوک...


پان! پان! پان!
دستها بالا جو! به برادرهات هم بگو تسلیم شن!


دالتونها! راه بیفتین، بطرف زندان!
دالتونها؟ آره! این همون اسمیه که دنبالش می‌گشتم!


بالاخره این فراریهارو دستگیر کرده!


ولی آقایون، باور کنین، بشما می‌گم این یک شوخیه! یک دروغ آوریله!


چند ساعت بعد
تجربهٔ من کاملاً بی نتیجه بود...
نظر شما شرافتمندانه بود مسالو و من بهش ایمان دارم. اشتباه ما این بود که جنایتکارانی مثل دالتونهارو انتخاب کردیم که به جنایت عادت کردن. بعدهم سعی نکردیم قبل از اینکه اونهارو آزاد کنیم...


حق با شماست لوکی لوک! من می‌رم زندانی رو بوجود میارم که محکومین رو تربیت کنه...


امیدوارم که این تجربه اقلاً باعث بشه که دالتونها تشویق بشن که خودشونو اصلاح کنن... درهرحال برای همه چیز از شما متشکرم لوکی لوک!...
قابل نداشت مسالو.
این که چیزی نبود.


من یک کمی افسوس آزادی رو می‌خورم که تظاهر به شرافتمندی می‌کردیم.
آره... آزادی هم چیز خوبیه...
آره... متأسفانه فرصتی رو از دست دادیم...


نه بابا! این آزادی رو خودمون بدست میاریم... به بین...




آها فهمیدم!!... حالا یادم اومد!!...


این کابوئی که از همه موقعیت‌های سخت جان سالم بدر می‌بره، که شانس عجیبی داره، که همیشه آدمهای بدرو دستگیر می‌کنه... این...


جری اسپرینگ هست!...


I'M A POOR LONESOME COWBOY...
پایان

LA CARAVANE

LA VILLE FANTÔME

L'ESCORTE

DES BARBELÉS SUR LA PRAIRIE

CALAMITY JANE